جلسه 513

یکشنبه 18/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

نکته ای از بحث گذشته مانده عرض کنم: راجع به مرسله ابواحمد که در تهذیب نقل شده است به نظر می آید که سندش تمام هست و ما در مواردی که قرینه خاصه نداشته باشیم بر اینکه خطاب یا ایها الذین آمنوا به نحو قضیه خارجیه بوده بر اساس این روایت می گوئیم که قضیه حقیقیه است و شامل معدومین در زمان نزول وحی هم می شود.

علت اینکه سند این روایت ودلالت آن را قبول می کنیم این است که شیخ طوسی ره نقل می کند از حسن بن علی، مراد از حسن بن علی، حسن بن علی بن فضال است که ثقه است، عن ابی احمد عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام. ابی احمد در این طبقه منحصر هست به ابن ابی عمیر، و خود شیخ طوسی ره در سه مورد تصریح می کند، می گوید ابی احمد و هو ابن ابی عمیر، ولذا صاحب وسائل در این روایت با اینکه شیخ طوسی نگفته و هو ابن ابی عمیر اما صاحب وسائل در توضیح این را گفته است. پس سند تا ابن ابی عمیر تمام است. فقط مرسله ابن ابی عمیر محل نزاع است که آیا معتبر است یا نه.

مشهور که مسانید ابن ابی عمیر قبول کرده اند اینها معمولا مراسیلش را قبول نکرده اند. غیر مشهور مثل مرحوم آقای خوئی و حضرت امام که اصلا اعتباری قائل نیستند برای روایت ابن ابی عمیر از یک شخصی چه به شکل مسند و چه به شکل مرسل، می گویند ابن ابی عمیر فرقی با بقیه روات نمی کند. اما مشهور بر اساس شهادت شیخ طوسی در عدّه که فرموده است که ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی ممن عرفوا بأنهم لا یروون و لا یرسلون الا عمن یوثق بهم، گفته اند که این شهادت شیخ طوسی معتبر هست. و لکن در عین حال یک اشکالی در مراسیل ابن ابی عمیر دارند که ظاهرا اصلش از محقق حلی هست در کتاب معتبر، فرموده: بعد از اینکه ثابت شد ابن ابی عمیر از بعضی از ضعفاء نقل حدیث کرده است، مثلا از علی بن ابی حمزه بطائنی یا وهب بن وهب نقل حدیث کرده است که اینها ضعیف هستند، آنوقت وقتی می گوید عن رجل می شود شبهه مصداقیه آن فردی که ثبت عندنا أنّ ابن ابی عمیر کان یروی عنه. شهادت شیخ طوسی می شود به منزله عام که مخصص منفصل دارد. ابن ابی عمیر لا یروی و لایرسل عن الضعیف الا عن علی بن ابی حمزه و وهب بن وهب. اینجا که دارد عن رجل می شود شبهه مصداقیه مخصص این عام. لایروی عن الضعیف الا عن وهب بن وهب مثلا خب شاید این عن رجل هم وهب بن وهب باشد. می شود شبهه مصداقیه مخصص، نمی شود به عام تمسک کرد.

اقول: ما این اشکال را قبول نداریم. اما از جهت صغروی روایت در اینجا دارد عن بعض اصحابنا، عن بعض اصحابنا قطعا شامل علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او نمی شود، او که بعض اصحابنا نبود. و ثابت نیست که ابن ابی عمیر از بعض اصحاب (یعنی از شیعی کامل وصحیح العقیده نه شیعی واقفی) ثابت نیست که ابن ابی عمیر از شیعی صحیح العقیده که عنوان بعض اصحابنا بر او صادق باشد نقل حدیث بکند و او ثقه نباشد کاذب باشد. آنهایی که ما دیدیم از آنها نقل حدیث کرده وثابت الضعف هستند فاسد العقیدة هم بوده اند، که بعض اصحابنا شامل آنها نمی شود.

علاوه از جهت کبروی ما معتقدیم حتی اگر بود ابن ابی عمیر عن رجل، باز معتبر است. چرا؟ برای اینکه لایروون و لایرسلون الا عن ثقة منحل می شود به دو شهادت: یکی اینکه لایروون الا عن ثقة، دیگری اینکه لایرسلون الا عن ثقة. لایروون الا عن ثقة تخصیص خورده، اما لایرسلون الا عن ثقة از کجا تخصیص خورده است؟ شاید ابن ابی عمیر از یک شخص غیر ثقه وقتی می خواست نقل کند لمصلحة نامش را می برد تا بر مردم مشتبه نشود. اگر مرسل نقل می کرد ملتزم بود که از ثقه نقل کند، اما در مسند غالبا ملتزم بود ولی گاهی بخاطر مصلحت مسندا از شخص غیر ثقه نقل می کرده است، اما مسندا ثابت است که نقل کرده از غیر ثقه تا ما بگوئیم لایرسلون الا عن ثقة عمومش مختل است؟

اگر اشکال این است که می فهمیم ابن ابی عمیر اشتباه کرده است در توثیق این شخص، نه اینکه می دانسته ثقه نیست و نقل بکند، نه اگر شما بگوئید مشکل این است که ابن ابی عمیر فکر می کرده است که علی بن ابی حمزه ثقه است وهب بن وهب ثقه است، ولی علم غیب که نداشته، ملتزم بوده از ثقه پیش خودش نقل حدیث کند، ثقه واقعی که ابن ابی عمیر احاطه به او ندارد. این ابی عمیر بر اساس علم و اعتقاد خودش تصمیم گرفته است که از شخصی که می داند ثقه است نقل حدیث کند. حالا ممکن است علمش جهل مرکب و اشتباه باشد. اگر اینجوری باشد که بگوئید خب پس معلوم می شود ابن ابی عمیر وقتی از علی بن ابی حمزه نقل می کرد اشتباه می کرد که فکر می کرد علی بن ابی حمزه ثقه است. وقتی اشتباه بکند دیگر بین مرسل و مسند فرق نیست، چون فکر می کند علی بن ابی حمزه ثقه است، مسندا هم از او نقل می کند مرسلا هم نقل می کند. اینکه متوجه نبوده که این ثقه نیست تا بگوید مسندا نقل می کنم احیانا ولی مواظبم مرسلا نقل نکنم. اگر ابن ابی عمیر اشتباه می کرده که فکر می کرده علی بن ابی حمزه ثقه است دیگر وقتی از او نقل می کند بین مسند و مرسل فرقی نیست.

اگر شما این را بگوئید می گوئیم: ما در مورد مراسیل ابن ابی عمیر که می گوید عن رجل شک داریم که آیا ابن ابی عمیر همان اشتباه در توثیق علی بن ابی حمزه را تکرار کرد یا نه ربطی به آن اشتباه ندارد. اصل این است که این شهادتش که می گوید عن رجل أی عن رجل ثقة. وقتی ابن ابی عمیر می گوید عن رجل و معروف است که ملتزم است که لایرسل الا عن ثقة کأنه گفته عن رجل أثق به. اگر می گفت عن رجل أثق به صرف اینکه ما احتمال بدهیم تکرار همان اشتباهی است که فکر می کرد علی بن ابی حمزه ثقه است. آیا صرف این احتمال موجب می شود که حجیت شهادت ابن ابی عمیر به وثاقت این رجل خراب بشود؟

سؤال وجواب: اگر آن خطاء باشد خطاء جدیدی نیست اما از کجا همان خطاء است.

یک نظری آقای خوئی ره در جلد اول معجم رجال الحدیث دارند راجع به همین کلام شیخ طوسی در اینکه ابن ابی عمیر وصفوان و بزنطی لایروون و لایرسلون الا عن ثقة، فرموده شیخ طوسی اشتباه کرد. فهمش از کلام کشی که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة که 18 نفر هستند، فهمش اشتباه بود، فکر کرد کشی می خواهد بگوید این 18 نفر از هر کس نقل کنند مهم نیست. اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم، اگر حدیث به سند صحیح از این 18 نفر که 3 نفرشان همین ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی هستند به ما برسد این حدیث دیگر صحیح است و واسطه میان این 18 نفر و امام را نگاه نمی کنیم. شیخ طوسی اینجور معنا کرد کلام کشی را. ولذا در عدة الاصول آمد اشتباهی که در فهم کلام کشی داشت اینجور بروز دارد، گفت ابن ابی عمیر وصفوان و البزنطی عرفوا بأنهم لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. این کلام آقای خوئی ره است.

البته ما این را قبول نداریم، هیچ شاهدی نداریم که کلام شیخ طوسی بر اثر اشتباه در فهم کلام کشی است. ولی حالا ما روی این بیان آقای خوئی ره عرض می کنیم. پس نتیجه فرمایش آقای خوئی ره این است که یقین داریم که شیخ طوسی اشتباه کرد که فکر کرد مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان وبزنطی ثقات هستند بر اساس فهم نادرست از کلام کشی.

اقول: خب شما در رجال شیخ وفهرست شیخ، گاهی می بینید شیخ می گوید فلان ثقة، آیا توقف می کنید در اعتماد به توثیق شیخ طوسی؟ آیا می گوئید که شاید این توثیق شیخ طوسی همان تکرار اشتباه در کتاب عده است؟. نه آقای خوئی ره اینجور مشی می کند و نه کسی حق دارد اینجور مشی کند. برای اینکه حالا یک جا شیخ طوسی اشتباه کرد جای دیگر هر چی حرف زد بگوئیم شاید تکرار همان اشتباه است؟! شیخ طوسی اگر در رجال یا فهرست نسبت به یک نفر بگوید ثقة، و اتفاقا احتمال بدهیم منشأ توثیق این آقا این است که این شخص از مشایخ اصحاب اجماع است مثلا از مشایخ ابن ابی عمیر است و این توثیق ناشی است از تکرار همان اشتباه قبلی، آیا صرف این احتمال عذر است که ما عمل به خبر ثقه را ترک کنیم؟

در همین عرف خودمان اگر یک آقایی به طلاب یک مدرسه خوشبین است، معتقد است که کلهم عدول. من تخرج عن هذه المدرسة فهو عادل. بعد صف جماعتی ایستاده ایم سؤال می کنیم آیا این امام جماعت عادل است؟ می گوید بله عادل است. آیا نمی توانیم اعتماد کنیم چون شاید این آقا که می گوید این امام جماعت عادل است شاید بخاطر این است که این آقا از فارغ التحصیلان آن مدرسه است که این آقا به اشتباه فکر می کند کلهم عدول؟ این عذر است یا نه عند العقلاء و المتشرعة آدم غیر معصوم اشتباه می کند اما دلیل نمی شود هر حرفی زد بگوئیم شاید تکرار آن اشتباه قبلی است. چون این حرفها عقلائیت ندارد و خلاف اطلاق دلیل حجیت خبر ثقه است.

سؤال وجواب: بحث اصالة الصحة با علم به اختلاف در مبنای فاعل با آن کسی که می خواهد حمل به صحت کند این محل خلاف است. دلیلش هم این است که اصالة الصحة دلیل لفظی ندارد، دلیل لبی دارد، آقای خوئی فرموده اگر شما بدانید این امام جماعت نظرش این است که مثلا غسل جمعه مغنی از وضوء است ولی شما غسل جمعه را مغنی از وضوء نمی دانید، روز جمعه نمی توانید به او اقتداء کنید. چرا؟ برای اینکه شاید او که غسل جمعه را مغنی از وضوء می داند آمده غسل جمعه کرده و وضوء نگرفته است. یا ترتیب بین جانب ایمن و ایسر در غسل جنابت معتبر نمی داند، شاید بدون رعایت ترتیب آمده غسل جنابت کرده و نماز می خواند. اما شما نظرتان این است که نه، در غسل جنابت ترتیب در شستن طرف راست و چپ معتبر است، نمی توانید به او اقتداء کنید. چون اصالة الصحة دلیلش سیره متشرعه و عقلائیه است قدر متیقنش جائی است که علم به اختلاف مبنای فاعل و حامل علی الصحة نباشد. ولی برخی از بزرگان می گویند نه، سیره عقلائیه ومتشرعیه با علم به اختلاف مبنا هم وجود دارد کما علیه شیخنا الاستاذ قده و السید السیستانی دام ظله. این مربوط به اصالة الصحة است که دلیلش لبی است. اما بحث حجیت خبر ثقه غیر از سیره عقلائیه ادله لفظیه هم بر آن اقامه کرده اند، العمری ثقتی فاسمع له واطع فإنه الثقة المأمون.

پس ما به نظرمان مراسیل ابن ابی عمیر معتبر هستند ولذا این مرسله ابن ابی عمیر نعم ما یستدل به علی عموم خطابات القرآن لغیر المشافهین. ولذا از این مخصمه ای که بعضی دوستان نگرانش بودند ما نجات پیدا می کنیم. البته نگرانی ای هم نیست، برای اینکه نوع خطابات قرآن مناسبت حکم وموضوع اقتضاء می کند تعمیمش را. عرف در ارزشها مثل کتب علیکم الصیام، یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی، خب در اینها عرف الغاء خصوصیت می کند حضور معصوم را. این حرفهای نامربوط روشن فکری ربطی به فهم عرف ندارد که بگوید شاید حکم قصاص مربوط بوده به آن زمان. یک عده افراد منحرف الفکر اگر آمدند یک شبهه ای ایجاد کردند او ربطی به فهم عرف ندارد. اگر ما فهم عرف و مناسبات حکم وموضوع را در نظر بگیریم بسیاری از خطابات قرآن مناسبت حکم وموضوع در آن اقتضاء می کند تعمیم را.

برخی از خطابات هم که یقینا به نحو قضیه خارجیه است. "یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم"، در حال احرام مبتلا خواهید شد به صید که نزدیک شما است و دستتان و تیرتان به آن می رسد، مواظب باشید صید بر محرم حرام است. حالا شما هر چه هم حج بروید پیاده هم بروید بعید است یک دانه صید پیدا کنید. چون اگر از بیابان لم یزرع بروید که تلف می شوید، باید یا با ماشین بروید یا از کنار جاده بروید، صیدی در کار نیست. یا آیات دیگری که در مورد معاصرین پیامبر است، مثل "قاتلوا الذین یلونکم من الکفار"، کفاری که اطراف شما هستند با اینها بجنگید، یا "إذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة" و هکذا، اینها قضیه خارجیه است. اما غالب آیات مناسبت حکم وموضوع اقتضاء می کند قضیه حقیقیه باشد. این مرسله ابن ابی عمیر هم که هست.

هذا تمام الکلام فی هذه المسئلة.

اما ادامه بحث تعقب عام بضمیر یرجع الی بعض افراده:

عرض کردیم اگر دو جمله داشتیم مثل آیه "والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء وبعولتهن احق بردهن فی ذلک"، جمله ثانیه مشتمل بر ضمیری است که برمی گردد به مطلقات. مخصص منفصل گفت این آیه دوم شامل طلاق خلع، طلاق مبارات، طلاق سوم نمی شود. ما احتمال می دهیم اصلا این طلاق خلع و مبارات وطلاق سوم عده هم نداشته باشد، آیا می توانیم به جمله اولی تمسک کنیم که نه عده دارد؟ المطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء.

شبهه ای که بود این بود که تعارض هست بین اصالة عدم الاستخدام در جمله ثانیه که ضمیر دارد و اصالة العموم در جمله اولی. باید یکی از این دو اصل را فدا کنیم. چون یا باید ملتزم بشویم به عدم تخصیص جمله اولی، نتیجه اش می شود استخدام در جمله ثانیه، وبعولة الرجعیات منهن، یا اگر ملتزم بشویم به عدم استخدام، پس مجبوریم بگوئیم از اول مراد از المطلقات خصوص رجعیات بوده است.

به نظر ما اصلا دوران امر بین تخصیص و استخدام نیست. چه مسلک ما این باشد که تخصیص مراد جدی را هدف می گیرد، تخصیص کشف می کند از عدم تعلق اراده جدیه به عموم، که مسلک مرحوم صاحب کفایه است. یا مسلکمان مسلک مرحوم شیخ باشد که معتقد است که مخصص کشف می کند از عدم اراده استعمالیه بر طبق عموم. هر دو مسلک به نظر ما نتیجه اش در اینجا یکی است. چرا؟

برای اینکه اگر شما قائل شدید به مسلک مرحوم شیخ که مخصص منفصل کشف می کند از عدم تعلق اراده استعمالیه به عموم، مراد استعمالی کشف می شود که بر طبق خاص بوده است. باز لازم نیست که شما المطلقات را تخصیص بزنید، یا بعولتهن را بگوئید بعولة الرجعیات منهن. نه بعولة المطلقات، فقط آخر جمله ثانیه اضافه می شود إن کنّ رجعیات، می شود و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء و بعولة المطلقات احق بردهن فی ذلک إن کنّ رجعیات. خب این مراد استعمالی در جمله ثانیه بر طبق خاص است ولی استخدامی پیش نیامد.

شما چه اصراری دارید که راه را منحصر کنید یا به التزام به تخصیص مطلقات در جمله اولی یا به استخدام ضمیر در جمله ثانیه؟ نه، راه سوم مطمئن تری هست وبیش از این ما دلیل نداریم که وبعولتهن احق بردهن فی ذلک إن کنّ رجعیات.

اگر مسلک شما مسلک مرحوم شیخ اعظم باشد این است.

اگر مسلک شما مسلک صحیح باشد که صاحب کفایه انتخاب کرده است که اصلا مراد استعمالی مختل نمی شود با مخصص، بلکه مخصص کشف می کند از ضیق مراد جدی، خب مراد استعمالی در بعولتهن برمی گردد به مطلقات. منتهی در اراده جدیه جمله ثانیه مراد جدی اش این است که شوهرها حق رجوع دارند فقط در خصوص مطلقات رجعیه.

پس اینکه مرحوم آقای صدر فرمود: اگر ما بگوئیم مخصص کشف می کند از ضیق مراد جدی، باز اشکال باقی است. چون ظهور سیاقی اقتضاء می کند که مراد جدی از ضمیر با مراد جدی از مرجع ضمیر یکی باشد. بگوئید رأیت رجلا و اکرمته، ضمیر در مراد جدی برگردد به رجل آخر، یا در اکرم العالم و قلده، قلده برگردد به عالم عادل فقیه، این لازمه اش اختلال وحدت مراد جدی از ضمیر و مرجع ضمیر است، و این خلاف ظاهر است.

اقول: اگر شما نظر دارید به مخصص منفصل کما هو المفروض فعلا، این فرمایش درست نیست. برای اینکه ما قبول داریم که بعولتهن برمی گردد به مطلقات چه در مراد استعمالی و چه در مراد جدی. ما می گوئیم آخر جمله ثانیه می شود إن کنّ رجعیات. در مراد جدی هم همین است که وبعولتهن احق بردهن فی ذلک إن کنّ رجعیات. مراد جدی هم همینجور است. خلاف ظهور سیاقی نمی شود. إن کنّ رجعیات مقید منفصل آمد گفت که قید جمله ثانیه است. نه اینکه ضمیر بعولتهن در مراد استعمالی می شود بعض المطلقات. یا ضمیر بعولتهن در مراد جدی می شود بعض المطلقات، به این معنا که در لحاظ متکلم می شود وبعولة الرجعیات منهن. ابدا.

سؤال وجواب: عیبی ندارد، دیگر خلاف ظاهر وحدت ضمیر و مرجع ضمیر پیش نمی آید. نه در مراد جدی ضمیر و مرجع ضمیر متعدد شد و نه در مراد استعمالی. اگر مراد جدی به این نحو باشد که ضمیر و مرجع ضمیر مختلف بشود اشکال وارد است. ولی اگر نه مختلف نشود، جمله ثانیه قید زائد دارد، مولا به عبدش می گوید اکرم العلماء وصل خلفهم، یک مقید منفصل می گوید لاتصل خلف الفاسق، شما آمدی صل خلفهم را قید زدی به مقید منفصل که لاتصل خلف الفاسق، آیا مولائی که به عبدش اینجور گفت که اکرم العلماء وصل خلفهم و مقید منفصل هم آورد که لاتصل خلف الفاسق، بعد این عبد از صد تا عالم ده تای آنها عادل هستند نود تا فاسق هستند آنها را اکرام نمی کند، مولا اعتراض می کند، عبد بگوید شمای مولا گفتی لاتصل خلف الفاسق، ظهور وحدت ضمیر و مرجع ضمیر در اراده جدیه اقتضاء می کند که اکرم العلماء هم مراد علماء عدول باشند. آیا مولا و عقلاء می پذیرند؟! مولا می گوید من گفتم اکرم کل عالم حالا بعدش هم گفتم و صل خلفهم، این صل خلفهم را با یک دلیل منفصلی آمدم قید زدم که لاتصل خلف الفاسق، تو معذور نیستی که دست از اکرام عالم فاسق برداشتی. مولا این حرف عبد را قبول نمی کند. و بقیة الکلام غدا انشاءالله.